وما ارسلناك الا رحمة للعالمين

کلام شریف

...TON LIBRARY
ALIGARH.
...IM UNIVERSITY

مطبع صدیقی بریلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

گلدسته بندی گلهای محامد مطلق برشتهٔ تقریر زبان رنگین بیان من قبیل محال است و گلچینی چمنستان اوصاف باغبان برحق بدامن تحریر قلم گلزار رقم بیرون از مجال سبحان الله وبحمده وسرسبزی درختان اوامر نیرگام نگاشتن نعت رنگ افزای گلستان شریعت خارج از احاطه امکان ست و شگفتگی غنچهای افکار سریع رفتار بچمن وصف رونق بخش بوستان حقیقت ورای حد تبیان صلی الله علیه وآله امابعد بعبارت رفتهٔ صرصر خزان خسران وخار حسرت در پای نیلیه بادیهٔ عصیان عاصی زمن سید حیدر حسن قیبی از دیر میخواست که گلهای

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE4814

زهی کز رتبه [illegible] انبیا اول [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]نم چه وصف تو ای صدر بدر مکانی	که بس رفیع مکانی و مرتفع شانی
[illegible]لیل اعظم رب جلیل قدوسی	حبیب اکرم و الاجناب سبحانی
[illegible]سول و مرسل هادی دین و شمع سبل	نبی امی و مفتاح گنج عرفانی
[illegible]فیع حشر و مطاع و مطیع و خاصه حق	شهید و شاهد و مشهود و نور یزدانی
[illegible]خلاصه دو جهان مرتوئی و لب لباب	مراد اصل ز تحقیق کون و امکانی
[illegible]توئی مشاهد انوار سابق و اول	توئی مکاشف اسرار بی نهانی
[illegible]توئی که ذات شریف تو درة البیضاست	جهان ز نور مبین تو هست نورانی
[illegible]مثل روح روان قالب دو جهان	بعین علوی و سفلی مثال انسانی
[illegible]نور تو از نور خالق النور است	ز نور تست ظهور تمام امکانی
[illegible]توئی که بر قد و فرق تو چست آمد	قبای عظمت و تاج جلال سلطانی

٣٣

خلیفه بعد تو رب جلیل [illegible]

[illegible]

نجات یافت [illegible]

شگفته گردید [illegible]

خلاص یافت [illegible]

[illegible]

مسیح گر نفسش تشنه شفای علیل | درم محبت تو میزدی بنفر جانی
تویی که ذات خجسته صفات تو بجهان | چراغ راه شد بنور افشانی
میان گلشن رضوان بمیز باقی حق | طفیلی تو همه کس تو اصل مهمانی
کشیده آدم و من دونه به تحت لوا | زهی لوای تو ای آفتاب امکانی
نیافت چون تو کسی رتبه معبودیت | بر آستانه ربت قدیر بیزوانی
تو نور حقی و حق در تو هست تجلول | به نور پاک تو نور حق هست تابانی
تمام گشت بنام تو مقطع ارشاد | از آنکه مطلع ایجاد کون و امکانی
کلام تو که رآنی فقد رای الحق هست | لقای تست همانا لقای رحمانی
تو گفته که انا احمد بلا میم | ثنای پاک تو برتر ز حد انسانی
اگرچه شکل بشر شکل تست در ظاهر | نبات تست ولی وصف ها و آنی
تو نور مطلقی ای مظهر سر حق | بصورت ارچه درین چار بند ارکانی

چه چون شفیقی و بود لای شفیع امم
که ما ز شمیم جبریل هم تو پیرا استی
چنین مسافت دور و دراز طی کردی
که رفتی از همه افلاک در عرش رحمانی
ز لوکتی برافتی زدی بر پشت براق
خدای پاک وصال تو گشت چو دانی
تویی که وصف تو از ما برون بعده ابد

[illegible]

[illegible]

توان بلند مقامی که روح بهچو خدم
بسایه افگنی تو سحاب وقت حرام
تو ئی که از پی تعظیم امت بقلم
ظهور یست ز صلب شراف و بطن طراف
زجان لطیف تر آمد تن تو در تکوین

کند بفرق تو از بال خود مگس رایی
کند همیشه بفرق تو چتر گردلی
شده خطاب تا دب ز جل سبحانی
تو بهترین نژاد و لطیف بنیانی
که جان انجهانی و شاه شاهانی

چو شوق وصل تو اشرف ز حد فزودت دارد
نموده طرح بمدح تو مطلع ثانی

تو یافتی ز خدا انتقام سلطانی
جبریل کرسی و خلیل رحمانی
جوامع الکلمی و جواهر الحکمی
هزار شوکت اسکندری و جم نرسد

که چشمه ایست ازان رتبه سلیمانی
جمیل خصلتی و سلسبیل فیضانی
معانی الهمی و حبیب سبحانی
بحد دولتی که تو داری ز قرب ربانی

[illegible]

کسی ندیده بجز تو چنین عیان بجهان
جمال حضرت یزدان بعین اعیانی
چنین شمایل و شکلی که حق نزاد اده است کسی را بانسانی و جانی
بخلق و رفق و تواضع قناعت و تسلیم
بوجهی و شکر و رضا و وصف نگارانی

اگر که گوشهٔ نعلین تو بیش افشانی
زمین بوسی پایش فرشتگان تسلیم
که ز جمال که بوسه در اباء سامانی
بربع فیض تو بود از عرش فردوس
که فوق او بود زینه بفوق سامانی
جهان بجنت فردوس رشتهٔ تو بود

نگاه تیز بسویش گر افگنی بجلال	بپای بره فتد ضیغم نیستانی
حرم بشوق طواف حریم حضرت تست	بذوق بوسهٔ پای تو عرش رحمانی
نبود سایه بقد مبارکت لیکن	کشیده دو جهان را بظل فیضانی
رخ تو آینهٔ جلوه گاه نور قدم	دل تو مظهر راز خفی یزدانی
بجز تو خلعت دارامه که بنگرد یکسان	که نور دیدهٔ جانی و عین احسانی
دهان تست مبرا ز کذب و بهتان ها	وجود پاک تو پاک از خطای نسیانی
بنام پاک تو شد ختم جمله نعمت حق	کمال دین تو بخشید رب منانی
شریعت تو خدا اکمل الشریعة کرد	که هست دال برین آیه های قرآنی
ز هیچ راعی دین بهر گلهٔ امت	او نگشت کسی جز تو حق چوپانی
کسیکه از سر اخلاص کلمهٔ تو بگفت	مقام اوست بتحقیق باغ رضوانی
زبان کشاده بحمد و ثنای رب جلیل	بنفخ صور تو خیزی نخست فرحانی

٦

بچاه عشق تو صد هزار یوسف مصر
فتاده اند ز حیرت بچاه حیرانی
حبیب سرّ جمال تو الله الصمد سبحانی
سر کتاب وجود عالمی جهان بقای
کمال حسن تو زیبا سر کتاب ز بر تن
بیا که پای ز تاج ازل آنچه رسالت ...
نهاده پا بسر عرش ...
سرشته پای فلک ...

جلالت تو نه حد بیان انسان است	نه حد جن و ملایک نه حور و غلمانی
بمدح پاک تو طه و سورهٔ یس	درون حضرت قرآن بحسن تبیانی
به بر قبای ازل کشیدی از سر زیب	به سر لوای فتحنا لنطل افشانی
چه گویم آنکه بوصف تو سخت حیرانم	هر آنچه گفتم و گویم تو برتر از آنی
بخوش خرامی تو جان و دل کنم قربان	بسوی من ز ره ناز گر خرامانی
ظهوریست سراسر برای مارحمت	به ذات تست بلی احسن لنا غفرانی

تشنه است چو با دامن تو اشرف
بگفت باز بمدح تو مطلع ثانی

تو آن نگار سهی سرو باغ رضوانی	که فتنه هست بقد تو سرو بستانی
بمهر روی تو بینند چو ماه کنعانی	کشند نقوش غلامی بلوح پیشانی
بآفتاب جمال تو آفتاب فلک	چو ذره است محقر بدین درخشانی

شکست لعل تو رنگ عقیق در ...
برنگ عارض رنگین تو بفصل بهار
گلی شکفته و بلبل بباغ امکانی
بود ... و بنا شده ... چو ...
نسیم ... و چمن و شگفته پیشانی
... صباح بهار ... است خورشید
کند ز صحن سرای تو ... افشانی
سواد کاکل تو ... و اللیل
بیاض چهرهٔ تو والضحی ...
نوای تو ... در درون کند ...
گر از تو ... کند همه ...

دوای درد دل عاشقان تویی بجهان
طبیب علت جان و شفای ابدانی

کسیکه بستهٔ زلف سیاه تو نبود
هلاک باد ز تأثیر زهر ثعبانی

مشام دهر معطر شود ز عنبر و مشک
اگر تو بند گشائی ز زلف پیچانی

همیشه منتظر مقدم همایونت
درون خلد گروها گروه حورانی

از آن زمان که گشادی بسوی من چشمت
مشبک است دل ما ز تیر مژگانی

بیا بیا و ز رخ پرده و نقاب گشا
که صبر بی تو ندارم بهیچ عنوانی

زهی مراتب عز و وقار من که بود
شرار لعل تو از رشتهٔ رگ جانی

نشسته‌ای ... برون آ ز پردهٔ خاکی
دل رشتهٔ عشاق چند سوزانی

چگونه بی تو حیات من حزین باشد
که مرهم دل مجروح و زخم پنهانی

سرا بجان بکنی درد بی نحو و مفتون
بهر طرف که ببینی ز چشم فتانی

طعام تو ته کلام خوش است جان پرور
که مرغ روح در آید بیان جنبانی

از رحمت حق ... [illegible]
همیشه فضل ... [illegible]
... [illegible]

وسیله جز تو ندارم بدرگه صمدی | پی حصول جنان و نجات نیرانی
بموت و قبر و صراط و حساب وزن عمل | تویی معاون امت بجلد اولانی
ازانکه حبل متینی و عروة الوثقی | بجز تو نیست که نالم ز درد پنهانی
ز خوان لطف تو خوش بهره میخواهم | که منعمی و شمیم نعیم الوانی
چه خوش بود که ز لطف عمیم خود یکبار | پی جواب سلامم لبت بجنبانی
بسنت تو زیم در جهان بصد عشرت | مطیع حکم تو باشم بسر و اعلانی
بملت تو کنم رحلت از سرای سپنج | خورم ز حوض تو آب زلال ریحانی
بصحبت تو بمانم همیشه در جنت | ز رویت تو مشرف بقلب فرحانی
شفاعت تو نصیب من حزین چو شود | شوم خلاص ز بیم عذاب نیرانی
کنم مشاهده با صد هزار شوق درون | جمال حضرت رب جلیل سبحانی
چه حاجت است به پیش تو شرح عرض مرام | که حال زار من خسته نیک میدانی

٩

عالم همه روشن ز تو ای باغ جهان گلشن ز تو
در جنت یکتای من ز تو یا مصطفی قربان تو
ای سایه لطف خدا ... [illegible]
... یا مصطفی قربان تو
اوصاف تو بشنیده ام ... [illegible]
... یا مصطفی قربان تو
شوق تو در جان ... یا مصطفی قربان تو
... حاصل یا مصطفی قربان تو
ای بلبل گلزار دین ... [illegible]
... یا مصطفی قربان تو
ای شاه پاک دلبری ... [illegible]
از هر دو عالم خوشتری یا مصطفی قربان تو

بالای تو نخل جنان چشم تو بستان جهان
[illegible] یا مصطفی قربان تو
خورشید از رویت خجل ماه از جمالت منفعل
عالم همه حیران بدل یا مصطفی قربان تو
ای نونهال باغ جان [illegible] بستان جنان
مطلوب جان و جهان یا مصطفی قربان تو
ای قد تو [illegible]

والشمس از رویت نشان واللیل از مویت بیان
لولاک در وصفت عیان یا مصطفی قربان تو

ای حضرت روح الامین مداح [illegible]
محبوب العالمین یا مصطفی قربان تو

عیسی به روی تو مسیح موسی به شوق کوی تو
دریا وان گیسوی تو یا مصطفی قربان تو

در دور تو پیر فلک در یاد تو جن و ملک
در شور تو کان نمک یا مصطفی قربان تو

گرد تو حوران جنان در طوف جلوه کنان
در شب یاد تو نغمه خوان یا مصطفی قربان تو

عرش برین ایوان تو روح الامین دربان تو
ملک زمین از آن تو یا مصطفی قربان تو

ای نام تو ورد زبان ذکر تو آرام جان
هستم بشوقت خون فشان یا مصطفی قربان تو

ای باعث ایمان من ای معدن احسان من
بنشین درون جان من یا مصطفی قربان تو

تا چند باشم شاکی لب تا چند گریم روز و شب
تا کی بمانم در تعب یا مصطفی قربان تو

دارم به جنت [illegible] و برو جز تو نمانده آرزو
گردم پی تو کو بکو یا مصطفی قربان تو

ای روی تو رشک قمر وی لعل تو رشک شکر
دندان تو سلک گهر یا مصطفی قربان تو

[illegible] یا مصطفی قربان تو
من عاشق روی توام افتاده در کوی توام
[illegible] بوی توام یا مصطفی قربان تو
از جان و دل یار توام هر لحظه در کار توام
غمخوار [illegible] توام یا مصطفی قربان تو

۱۰

[illegible] یا مصطفی قربان تو
[illegible] یا مصطفی قربان تو
[illegible] یا مصطفی قربان تو
[illegible] یا مصطفی قربان تو

... فان توئی برگزیده جهان توئی — جسم جهان را جان توئی یا مصطفی قربان تو

... سعادت هم توئی ماه صداقت هم توئی — مهر کرامت هم توئی یا مصطفی قربان تو

... رسالت هم توئی نور هدایت هم توئی — درّ کرامت هم توئی یا مصطفی قربان تو

... بلاغت هم توئی نقد فصاحت هم توئی — کان ملاحت هم توئی یا مصطفی قربان تو

... ماه مروت هم توئی بحر فتوت هم توئی — ختم نبوت هم توئی یا مصطفی قربان تو

... ی دین و ایمانم توئی وی درد و درمانم توئی — هم لذت جانم توئی یا مصطفی قربان تو

... انم ای شاه جهان نعتت بیان گردد چسان — لال است در وصفت زبان یا مصطفی قربان تو

نعت تو ما زاغ البصر اعجاز تو شق القمر — کروی ثرا و اولی گذر یا مصطفی قربان تو

ای کعبه من کوی تو وی دام من گیسوی تو — تسکین جانم بوی تو یا مصطفی قربان تو

تاج لعمرک بر سرت لیف طه در برت — یس صفت گوهرت یا مصطفی قربان تو

مدح تو خاموشی ما وصفت فراموشی ما — یاد تو بیهوشی ما یا مصطفی قربان تو

[illegible]

[illegible] از نقش [illegible]

الهی ملک جهان قربان محمد صلی الله علیه و سلم

از دو جهان قربان محمد صلی الله علیه و سلم

ای سید والا گهر یا مصطفی قربان تو

[illegible] از جمع رحمت [illegible]

[illegible] یاران تو یا مصطفی قربان تو

صد هزاران [illegible] قربان تو

بر همه شیخ جهان محمد صلی الله علیه و سلم

جمله ملائک جمله رسولان جمله اولیا و جمله شهید [illegible]

زاهد و پارسا قربان محمد صلی الله علیه و سلم

در همه عالم فیض او [illegible] در همه از [illegible]

هر دل و جان قربان محمد صلی الله علیه و سلم

۱۲

در انتظار شاه دین صبری ندارم بعد ازین	آمد بلب جان حزین یا مصطفی قربان تو
تا کی چو مرغان قفس نالم ز هجران در قفس	بهر خدا فریاد رس یا مصطفی قربان تو
تا چند این خواب خوش است برخیز و بنما عارضت	زاریم از درد و غمت یا مصطفی قربان تو
از روی خود ای مه لقا بردار [illegible] کشا	تا کی نه بینم من ترا ای مصطفی قربان تو
آمدم پیش تو خوش با آنکه من بینم ترا ای سیمتن	فارغ شوم از هر حزن یا مصطفی قربان تو
ای مقصد هر دو جهان عشقت [illegible]	آگه نئی از درد من یا مصطفی قربان تو
از عاشق دلخسته ات خود راه ادب [illegible]	مستم بیاد وصل تو ای مصطفی قربان تو
بر حال زار عاشقان لطفی بکن ای مهربان	غافل مشو از بیدلان یا مصطفی قربان تو
تا کی خورم من جام خون واماندم از [illegible]	بخشای بر حال زبون یا مصطفی قربان تو
پیش تو با روی سیه آورده ام بار گنه	دارم امید یک نگه یا مصطفی قربان تو
کردم گنه از حد برون شرمنده ام [illegible] خون	بپذیر عذر از من کنون یا مصطفی قربان تو

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

١٣٣

یوسف بخواهم رخ بنماید و بر رویت نکشاید — چشم و لبم نگران محمد صلی الله علیه وسلم

لعل لبانش چشمه حیوان عارض پاکش صفحه قرآن — عین حیا چشمان محمد صلی الله علیه وسلم

در دل راز عاشق حیران آه لبان خنجر بران — زخم کند مژگان محمد صلی الله علیه وسلم

رخ بنماید جانب بستان بلکه نه بیند عارض رضوان — هر که شمد ریحان محمد صلی الله علیه وسلم

گوی فصاحت برده ز عالم جمله زبان‌ها پیش اکرم — ناسخ کل برهان محمد صلی الله علیه وسلم

سینه صافش لوح مجلا شرح ضیای نور تجلی — کشف حجب ایقان محمد صلی الله علیه وسلم

ذات کریمش رحمت مطلق قلب سلیمش جلوه گه حق — زور خدا الکفران محمد صلی الله علیه وسلم

امی و دانا از همه عالم نور حقیقت صورت آدم — حجت حق تبیان محمد صلی الله علیه وسلم

بعد خدای خالق اکبر قدر رفیعش از همه برتر — در دو جهان عنوان محمد صلی الله علیه وسلم

رد بنجابت جمله فصیحان عجز فصیحت جمله بلیغان — معجز کل فرقان محمد صلی الله علیه وسلم

بود و بود ورش برکت و رحمت ختم نبوت — آه شد آن عمران محمد صلی الله علیه وسلم

بر مهر مه و زهره بر یوسف مصری	یک ذره که نور هست ز انوار محمد
مصروف نگشتی بخریداری یوسف	دیدی چو زلیخا سوی رخسار محمد
یا رب چه بود خوش که کنم گوش لوای	در خواب از آن لعل گهربار محمد
پروانه صفت زود دهم جان به تعشق	بینم اگر آن روی پر انوار محمد
از نه طبق چرخ بریزند بر آن نور	هر جا که بود شمه از کار محمد
در روز ازل بر سر بازار محبت	حق جل و علی گشت خریدار محمد
آدم نبود بلکه بتر از سگ خوک است	هر کس که دلش نیست طلبکار محمد
سری که بحق بود ورا فهم بشر نیست	جز حق نبود واقف اسرار محمد
حق داد چنان رتبه والا که ملک را	یارای سخن نیست بدربار محمد
در دیده عالم نرسد خواب تغافل	نوری چو رسد از دل بیدار محمد
روزی که نه بد هیچ نشانی ز دو عالم	می تافت به برج شرف انوار محمد

هیچ از ازل تا ابد کسی پی ز فیضان [illegible] هست
نیست [illegible] از ما بمن تا بان [illegible] هست [illegible]
بینا کرده و شوق نظامی ز فیض تابان [illegible]
چشم دل بین آینه جبران [illegible] بهشت [illegible]
ز دوران جهان [illegible] فیضان [illegible]
با [illegible] جوش صف [illegible] هست [illegible]
[illegible] فیضان [illegible] خوان [illegible]
[illegible]
[illegible] احسان [illegible]

امروز دو چشم نگران هست چو نرگس	دارم نظر خود ز ازل سوی محمد
قرآن چو دلیل است بخلق حسن او	بهتر نبود چون ز همه خوی محمد
تشنه کاشد هیچ سکندر پی حیوان	آنکس که چشد قطره از جوی محمد
چون نور بصر رفت ز قوسین اوادنی	مازاغ شده سرمهٔ آهوی محمد
برده سبق از جمله بمیدان کرامت	با خنجر چوگان قضا گوی محمد
گر ملک دو عالم بمن زار ببخشند	سنجم نه بیک رشتهٔ گیسوی محمد
زنهار نیرزد بنگاه من مفتون	صد گلشن فردوس بگلروی محمد
یارب تو نگهدار مرا از کرم خویش	از هرچه که پیدا نبود دلجوی محمد

افسر ز جنونی نگشاید گره من
افتاده بمن نرگس جادوی محمد

دل برد ز من دیده فتّان محمد	زد نوک سنان نشتر مژگان محمد

از لعل و لب و گوهر دندان محمد
رنگینی و بو غنچه و بو مشک ختن را
حاصل شده از کاکل پیچان محمد
آموخته خوش نکته دری طرز خرامش
از قامت دلجوی خرامان محمد
جن و ملک و آدم و داود و مسیحا
مستند همه ذاکر [illegible] خوان محمد
دریا کرم و ابر کرم ریزی احسان
آموخته از نوک [illegible] بفیضان محمد
در قرب [illegible] علم و حکم [illegible] نشان
اسکندر و جم آمده [illegible] ان محمد
کس نیست که تا بدر [illegible] از خط زمان
در هر دو جهان آمده سلطان محمد

حیات تازه بخشد ... کلام جانفزایت یا محمد

چو پایم خاک پایت یا محمد

بامید عطایت یا محمد

نبی جن و ملک رتبهٔ او یافته انسان	برتر بود از جملهٔ جهان شان محمد
فوج ملکی صف زده گرد حرم او	جبریل امین آمده دربان محمد
حق روز ازل خطبهٔ لولاک لما خواند	امکان جهان گشت بامکان محمد
هر هر بن مویم چو زبانی بود از بن	گردد نه بیان خوبی احسان محمد
گر سر رود از بند اطاعت نکشم سر	از جان و دلم بندهٔ فرمان محمد
پامال شود دشمن او در تهٔ شمشیر	صد رحمت حق با و بیاران محمد
اوصاف جمیلش چو خدا کرد بقرآن	حدی بشری نیست بوصفان محمد

اشرف چه بود خطرهٔ از روز تسلیم
دارم بکف خود سر دامان محمد

بصد جانم فدایت یا محمد	ندارم جز هوایت یا محمد
برون افگند ظلمت را ز عالم	جمال دلکشایت یا محمد

۱۶

خدارا دیده بگشا جانب من / فدایم برادا بیت یا محمد
نهم بر سر بوسم از لب جان / چو بینم نقش پایت یا محمد
زعالم رشتهٔ انس و محبت / بریدم از برایت یا محمد
زهی ساعت که در عشق تو گستاخ / کنم طوف سرایت یا محمد
نگردان ملتجی غیر ما را / خود آرم التجایت یا محمد
هزاران رحمت حق باد دایم / بجان اولیایت یا محمد
ظلمات عدم بودی دو عالم / نبودی گر ضیایت یا محمد
چو حق وصف تو گفت اندر کلامست / چه گویم من ثنایت یا محمد

خوشا روزی که جان اشرف زار
برآید در وفایت یا محمد

خوش آن سر که دارد هوای محمد / کند جان فدا برادای محمد

[illegible]

17

شاه رسل محمد صلوا علی محمد
شمع سبل محمد صلوا علیه محمد
جانان ما محمد دربان ما محمد
ایمان ما محمد صلوا علی محمد
صوفی حسب محمد صافی نسب محمد
شمس آیت محمد صلوا علی محمد
طوطی بیان محمد گوهرفشان محمد
آشوب جان محمد صلوا علی محمد
مصباح دین محمد شمع یقین محمد
در تن ما محمد صلوا علی محمد

شیرین سخن محمد شکر شکن محمد
قطب زمن محمد صلوا علی محمد
سرو روان محمد نخل جنان محمد
عذب البیان محمد صلوا علی محمد
روحش فدای ریش روم باز ولیش
غلط بخاک کویش صلوا علی محمد

محبوب رب محمد صلوا علی محمد
گنج ادب محمد نور طرب محمد
سلطان ملک محمد صلوا علی محمد
نجم فلک محمد بال ملک محمد
شمع وفق محمد صلوا علی محمد
شاه چمن محمد طاق کهن محمد

مهر سلف محمد ماه خلف محمد	برج شرف محمد صلوا علی محمد
جان جهان محمد روح روان محمد	تاج سران محمد صلوا علی محمد
حاجت روا محمد مشکل کشا محمد	هادی ما محمد صلوا علی محمد
والا گهر محمد نیکو سیر محمد	خیر البشر محمد صلوا علی محمد
ابر کرم محمد بحر همم محمد	گنج حکم محمد صلوا علی محمد
گلزار دین محمد غمخوار دین محمد	سردار دین محمد صلوا علی محمد
بستان ما محمد رضوان ما محمد	ریحان ما محمد صلوا علی محمد
صدر الوری محمد بحر عطا محمد	ظلمت ربا محمد صلوا علی محمد
گویای حق محمد شنوای حق محمد	شیدای حق محمد صلوا علی محمد
حرف وفا محمد لوح صفا محمد	شرح ضیا محمد صلوا علی محمد
نخل عرب محمد شیرین رطب محمد	نیکو لقب محمد صلوا علی محمد

۱۸

[illegible] اشتیاق دیدار دارم
ای سرور دو سرا [illegible] اشتیاق دیدار دارم
ای شاه [illegible] اشتیاق دیدار دارم
ای حبیب خدا [illegible] اشتیاق دیدار دارم
از لطف خود برای مصطفی [illegible]
ای محبوب عاصیان و شفیعان اشتیاق دیدار دارم
ای بدر الدجی [illegible] اشتیاق دیدار دارم
[illegible] اشتیاق دیدار دارم
[illegible] اشتیاق دیدار دارم
[illegible]

السلام ای پادشاه ...
السلام ای پیشوای ...
السلام ای ... جان ...
السلام ای ... بی ...
السلام ای ... ادیب
السلام ای ... صاحب
السلام ای ... نسب
السلام ای نور جان ...
السلام ای منبع فضل و کمال
السلام ای مجمع حسن و جمال

... پیشوای انس و جان و ای نبی کون و مکان | بهر تو شد عالم اعیان مشتاق دیدار توام
ای سرور خیر الامم وی تابع ... | هست حق تعالی هم مشتاق دیدار توام
ای چشمهٔ جود و سخاوی منبع شرم و حیا | رحیم تا بهر خدا مشتاق دیدار توام
ای رونق ایمان من با ذات بی‌همتا من | از تو شده امکان من مشتاق دیدار توام
کای نکو نامی رسول ای مظهر فخر امین | ظل کرم بین فکن مشتاق دیدار توام
نادم من از کرده خود شرمنده‌ام از کار خود | بنگر ادبار خود مشتاق دیدار توام
... چشم دارم سوی تو باشد که بینم روی تو | میرم ز هجر از بوی تو مشتاق دیدار توام
ای شهسوار الهی وی کاشف سر خفی | تو عالی از همتی مشتاق دیدار توام
ای سید خیر البشر وی خسرو نیکو سیر | ... ز رحمت کن نظر مشتاق دیدار توام
... نقش وز لون جانم زنم آه بر فلک | شد ... کنون مشتاق دیدار توام
... ای رحمة للعالمین | ... زار و حزین مشتاق دیدار توام

19

السلام ای باعث ایجاد کل
السلام ای فیض بخش خار و گل
السلام ای منبع خلق عظیم
السلام ای چشمهٔ لطف عمیم
السلام ای قاب قوسین مقام
السلام ای سرور عالم را امام
السلام ای قرهٔ نخل وجود
السلام ای شاه بزم شهود
السلام ای قرة العین وجود
السلام ای عین اعیان شهود
السلام ای اصل مقصود جهان
السلام ای ... طه ... ان

السلام ای پیک علوی السلام
السلام ای روح قدسی السلام
السلام ای اصل مقصود وجود
السلام ای فرع مشهود شهود
السلام ای ماهی دریای وجود
السلام ای بر تو بی پایان درود

السلام ای مهبط علم اسرار او
السلام ای قاصد نیکو لطف او
السلام ای واعظ شیرین بیان
السلام ای ناصح رطب اللسان
السلام ای اکرم و داعی خلق
السلام ای رهنمای خلق

السلام ای غنچهٔ باغ جنان	السلام ای رونق بستان جان
السلام ای معدن فهم و خرد	السلام ای خاص درگاه صمد
السلام ای بلبل گلزار حسن	السلام ای رونق بازار حسن
السلام ای غرهٔ سیمای حسن	السلام ای موجهٔ دریای حسن
السلام ای بلبل بستان عشق	السلام ای مرغ خوش الحان عشق
السلام ای صبح ساطع السلام	السلام ای مهر لامع السلام
السلام ای صاحب صبر جمیل	السلام ای صاحب شکر خلیل
السلام ای صادق قول امین	السلام ای رحمت للعالمین
السلام ای چشمهٔ آب حیات	السلام ای کشتی بحر نجات
السلام ای رحمت حق السلام	السلام ای فیض مطلق السلام
السلام ای مهبط روح الامین	السلام ای آفتاب چرخ دین

السلام ای صاحب جود و عفاف
السلام ای اهل صلابت شرف
السلام ای نیک صلابت بعهد
السلام ای صاحب تخت و [illegible]
السلام ای یکتای السلام
السلام ای شاه ملک
السلام ای ابلغ السلام
السلام ای زینت افزای ملک
السلام ای ناصر دین و ذات
السلام ای بادی راه نجات
السلام ای شافع روز التناد
السلام ای شهره [illegible]
السلام ای [illegible]

السلام ای جان جانان السلام السلام ...
السلام ای فخر آدم السلام ...
السلام ای خاتم تبیین فضل ...
السلام ای قبلهٔ اصحاب دین
السلام ای نجم ... زمین
السلام ای فخر ... ما ...
السلام ای غار ثور ... یمان
السلام ای شمع ... ان
السلام ای ... جان جان
السلام ای حبیب جان جانان
السلام ای ... الطیب
السلام ای شافع یوم القیام

۲۱

السلام ای صاحب شق القمر
السلام ای شاه مازاغ البصر
السلام ای چشمهٔ خلق حسن
السلام ای مهر ... و من
السلام ای جان من جانان من

السلام ای نخل‌بند باغ دین — السلام ای کشتی بحر یقین
السلام ای طوطی شیرین ادا — السلام ای عندلیب خوش نوا
السلام ای دُرّ درج اصطفی — السلام ای مهر برج اجتبی
السلام ای قطب چرخ اهتدا — السلام ای رکن کاخ ارتقا
السلام ای سرو صدر الوری — السلام ای خواجهٔ هر دو سرا
السلام ای اهل ایمان را بشیر — السلام ای اهل خذلان را نذیر
السلام ای نور انوار اله — السلام ای سر اسرار اله
السلام ای ظل لطف ایزدی — السلام ای دُرّ بحر سرمدی
السلام ای بهتر از ماه تمام — السلام ای عاصیان را اعتصام
السلام ای رهنمای خاص و عام — السلام ای ملک ایمان را نظام
السلام ای گوهر درج ادب — السلام ای اختر برج ادب

السلام ای دین من ایمان من
السلام ای عبد مسعود السلام
السلام ای نور محمود السلام
السلام ای لعل تو شکرفشان
السلام ای ... ورد ... وران
السلام ای جای تو در چشم ما
السلام ای جان بار تو فدا

السلام ای جلوه گاه رب غفور
السلام ای نور رخسارت ...
السلام ای رکن کاخ عرش سا
السلام ای رشک ماه و مشتری
السلام ای پیر (؟) من
السلام ای دلستان جان من
السلام ای روشنی چشم جهان
السلام ای جسم عالم را روان
السلام ای صدر عالم السلام
السلام ای بدر عالم السلام
السلام ای شمس چرخ سروری
السلام ای ماه برج دلبری

السلام ای درگهت ملجای ما — السلام ای حضرتت ماوای ما
السلام ای مهر تو دلها کباب — السلام ای در غمت جانها خراب
السلام ای کعبهٔ من کوی تو — السلام ای جنت من روی تو
السلام ای درغمت هر خاص و عام — السلام ای ذکر تو هر صبح و شام
السلام ای جان جانان السلام — السلام ای شاه شاهان السلام
السلام ای عاشقان را پیشوا — السلام ای بیدلان را غم ربا
السلام ای چشم عالم سوی تو — السلام ای رشک گلشن روی تو
السلام ای مرغ دل در دام تو — السلام ای ورد جانم نام تو
السلام ای هجر تو دل کرده خون — السلام ای شوق تو از حد فزون
السلام ای چاره درد دلم — السلام ای نزهت آباد گلم
السلام ای دو جهان بر تو نثار — السلام ای بر تو رحمت صد هزار

السلام ای باعث ارض و سما
السلام ای صاحب ...
السلام ای ...
السلام ای ...
السلام ای ...
السلام ای ...
السلام ای لعل ...
السلام ای ...
السلام ای ...
السلام ای ...

سلام ای دو جهان روشن ز تو	السلام ای باغ جان گلشن ز تو
سلام ای هر دو عالم آن تو	السلام ای عقل کل حیران تو
سلام ای جان من بریان تو	السلام ای چشم من نگران تو
سلام ای قوت ایمان من	السلام ای منبع احسان من
السلام ای غره ماه فلک	السلام ای شهپر بال ملک
السلام ای ماهر اسرار حق	السلام ای مشرق انوار حق
السلام ای عین احسان و کرم	السلام ای کنز عرفان و حکم
السلام ای سرگروه مرسلان	السلام ای مقتدای مقبلان
السلام ای جان عالم السلام	السلام ای فخر آدم السلام
السلام ای نقد گنج کاف و نون	السلام ای ماهر راز درون
السلام ای مطلع دیوان کن	السلام ای کشور علم لدن

السلام ای [illegible] مسک
السلام ای نور تو [illegible] سمک
السلام ای [illegible] سمک
السلام ای [illegible] جن و سمک
السلام ای [illegible] ان تو
السلام ای [illegible] ان تو
السلام ای قابل [illegible]
السلام ای [illegible] مستان
السلام ای [illegible] سرکان و رکان
السلام ای بادی [illegible] جان
السلام ای فیض بخش [illegible] امکان
السلام ای شاه [illegible] ملک جان

السلام ای ماه تابان السلام
السلام ای مهر رخشان السلام
السلام ای مر در والا مقام
السلام ای صاحب بیت الحرام
السلام ای مظهر آیات حق
السلام ای حامل رایات حق
السلام ای [illegible] ارکان فلکان
السلام ای [illegible] کل شان
السلام ای روی تو بدر الدجی
السلام ای وجه تو شمس الضحی
السلام ای [illegible] جاودان
السلام ای [illegible] یکسان

السلام ای خاتم جمیع رسل
السلام ای دربه تو فوق کل
السلام ای سید عالی نسب
السلام ای ام درد الاحب
السلام ای ازلی امت شفیع
السلام ای شان پاک و رفیع
السلام ای احسن الحال السلام
السلام ای اصدق القائل السلام
السلام ای اهل جاه و منزلت
السلام ای اهل حق و مکرمت
السلام ای تاج اعظم دین
السلام ای رفع اعلام دین

السلام ای حضرت عالی نسب	السلام ای منبع علم و ادب
السلام ای آفرینش را سبب	السلام ای مفخر شاه عرب
السلام ای اهل رضوان السلام	السلام ای اهل عرفان السلام
السلام ای جوهر جلال	السلام ای غازهٔ روی جمال
السلام ای کعبهٔ حاجات خلق	السلام ای قبلهٔ ارباب دلق
السلام ای سرو بستان وفا	السلام ای گلبن باغ رضا
السلام ای روی تو ماه تمام	السلام ای لعل تو یحیی العظام
السلام ای مصطفی و مقتدا	السلام ای مجتبی و مقتدا
السلام ای صاحب تاج السلام	السلام ای اهل معراج السلام
السلام ای صاحب بیت العتیق	السلام ای هادی حسن الطریق
السلام ای سید ابرار حق	السلام ای زبدهٔ اخیار حق

٣٤

السلام ای اهل جنات النعیم
السلام ای منبع ارشاد [illegible]
السلام ای کاشف سر [illegible]
السلام ای [illegible] مستحب
السلام ای اهل بیان السلام
السلام ای نور عرفان السلام
السلام ای پرورش فرمای من
السلام ای صاحب [illegible]
السلام ای تا صحابان را [illegible]
السلام ای تاب ایمان [illegible]
السلام ای صاحب النبی السلام
السلام ای وافی العهد السلام

السلام ای صاحب حسن المآب
السلام ای مالک رقاب
السلام ای سید و مولای من
السلام ای مرشد و آقای من
السلام ای [illegible] عیب
السلام ای حبیب عالم الغیب
السلام ای نجم [illegible]
السلام ای [illegible]
السلام ای ناصر رب
السلام ای [illegible]
السلام ای منتهی
السلام ای [illegible]
السلام ای وسیله منتهی

السلام ای نائب رب کریم	السلام ای صاحب قلب سلیم
السلام ای زینت عرش برین	السلام ای رونق فرش زمین
السلام ای حضرت محبوب رب	السلام ای زینت بزم ادب
السلام ای نه فلک پیش تو پست	السلام ای وافی عهد الست
السلام ای چشمه جود و وفا	السلام ای مجمع صدق و صفا
السلام ای محرم چشم حیا	السلام ای حدقه عین عطا
السلام ای اهل منبر السلام	السلام ای اهل کوثر السلام
السلام ای اهل شرع و اجتهاد	السلام ای اهل قرب اتحاد
السلام ای صاحب وحی و کتاب	السلام ای ناطق خیر و صواب
السلام ای سالک راه سلوک	السلام ای دافع وهم و شکوک
السلام ای حامد و محمود حق	السلام ای شاهد و مشهود حق

۲۵

السلام ای صاحب قدر رفیع
السلام ای امام قدر البس [illegible]
السلام ای صادق و مصدوق حق
السلام ای عاشق و معشوق حق
السلام ای طالب و مطلوب حق
السلام ای راغب و مرغوب حق
السلام ای زمزم وحدت السلام
السلام ای یم لاهوت السلام
السلام ای مطلع انوار غیب
السلام ای شاهد اسرار غیب
السلام ای بحر صافی دلان
السلام ای قبله گاه عارفان

السلام ای اهل عرفان السلام
السلام ای اهل برهان السلام
السلام ای جمله تحسین السلام
السلام ای شاه کونین السلام
السلام ای تا ابد بر تو سلام
السلام ای [illegible] عدد بر تو سلام

[illegible] بر تو بر دوام صد صلوة و صد سلام
هم سلام بر آل پاک و اصحاب کرام
یک جواب از بهر ما ارشاد کن
مرغ دل از دام غم آزاد کن
یک نگاهی از تو بهر ما بس است
یک نظر از تو بر دی ما بس است

٢٦

السلام ای نور سرمد السلام	السلام ای سر امجد السلام
السلام ای تا ابد آیات تو	السلام ای لیس مرکی ذات تو
السلام ای اهل تسلیم و رضا	السلام ای اهل تمکین و علا
السلام ای مشفق پیر و جوان	السلام ای غمگسار بیکسان
السلام ای بحر مواج سخا	السلام ای مرجع شاه و گدا
السلام ای صف شکن هنگام رزم	السلام ای روح بخش وقت بزم
السلام ای مشفق من یار من	السلام ای مونس و دلدار من
السلام ای اهل محراب السلام	السلام ای قطب اقطاب السلام
السلام ای عزت من السلام	السلام ای برکت من السلام
السلام ای نور اکرم السلام	السلام ای سر اعظم السلام
السلام ای اهل تحقیق السلام	السلام ای اهل توفیق السلام

در [illegible] عشق [illegible] تو [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]

ای دل ما بسته [illegible]
[illegible] ای [illegible]
[illegible] الامان
[illegible] پیر و جوان
[illegible] ابراهیم
[illegible] جان [illegible] الطاف [illegible]

دارم از هجر تو ای عالیجناب	دیده گریان سینه بریان دل کباب
کاش بودی همسر مویم زبان	از فراقت گفتمی صد داستان
سینهٔ ویران من آباد کن	جان محزونم بوصلت شاد کن
تا بکی دارے مرا دربند غم	تا بکی باشے جدا ای محترم
تا کے از هجر تو گریم زار زار	ده مرا از شربت وصلت قرار
گر بیابم خاک کفش پاے تو	سرمه سازم از سر سودای تو
عالمے از تیغ شوق تو قتیل	سورهٔ والشمس مثل رویت لیل
از من خسته مشو غافل چنین	ذات تو شد رحمة للعالمین
ذرهٔ لطف تو ما را بس بود	یک نگاه چشم گذارا بس بود
سورهٔ واللیل در موی تو	والضحی آمد مثال روی تو
از لطف خود ای باشرف	ده بسویم یک نوید لاتخف

٢٧

از تو بیابد کسی نوید اندر جهان
[illegible] شد در دست تو [illegible] خوان
از وضوی تو عیان شد چشمه سار
چو بخاک از هجر تو بگریست زار
[illegible] نه بر خود اظهار کرد
تخلص تصدیق ١١٢ [illegible] کرد

[illegible]

گفتگو شد از تو با ماه منیر | شد زبانی سیر یک جمع کثیر
سوسمار آمد بشهادت گوئی تو | طفل بیجان زنده گشت از بوی تو
از سر انگشت تو شق شد قمر | گشت روشن از تو چشم بی بصر
گشت زاعجاز تو شیرین آب شور | چشم بد بینا شد از خاک تو کور
سنگ شد چون موم نرم از پای تو | طارم عرش برین شد جای تو
وقت رفتار تو ای عالی مکان | نقش افتادی نه بر ریگ روان
من چه سازم شرح ای عالیجناب | هست اعجاز تو بیرون از حساب
اشرف بیچاره خسته درون | هست از شوق تو بی صبر و سکون
از غمت خون نابه دل میخورد | همچو مرغ نیم بسمل میطپد
رحم کن ای ذو الکرم بر جان او | مرهمی نه بر دل بریان او
بر تو باد از رحمت حق صد هزار | کن قبولم از طفیل هست وچار

چو روح کرد عزم [illegible]
[illegible] زبان دلبر از شوق بصد ادب
تو روح زنده ادب [illegible] سوی عقب
[illegible] وصل [illegible]
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

چو [illegible] سفر پی کشید [illegible]
ز تو خود نشان [illegible] از تو خیال [illegible]
ز جهان [illegible] دل [illegible] بغبار ره [illegible]
چو بیمار گشت [illegible]
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

۲۸

[illegible] کمال اشتیاق [illegible]
[illegible]
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
[illegible]
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

بمقام جلوهٔ جانجان چو حجاب دور شد از میان

بلقای دوست شتم آنچنان که نماند هیچ ز خود نشان

ز خودی خویش شده نهان بخدای خویش شده عیان

من و تو نماند چو درمیان شده این فغان ز میانجان

بلغ العلی بکماله

بنسیم انس گرفته خو ز بهار قدس شنیده بو

شده عزم عالم سرمو بنشست بر سر آرزو

چو بجانجان شده روبرو لب جان کشاده بگفتگو

بزبان غیب ز چار سو سخنی شنیده زهی نکو

بلغ العلی بکماله

چو رسول حق بتگ فرس چو صبا گذشت بیک نفس

۳۰

بلغ العلی بکماله

[illegible]

بلغ العلی بکماله

[illegible]

دل و جان فدای و ای تو خضر و مسیح پا بتو	ز شهان بهشت گدای تو ز همه خوش است لقای تو
ز فلک گذشت لوای تو ز ملک گذشت فضای تو	بمقام قدس لوای تو بسریر عرش صدای تو

بلغ العلی بکماله

دل و جان من بخیال تو مه و مهر فتنهٔ حال تو	همه خیره چشم بجمال تو که خدا بحسب وصال تو
چو بدید عرش کمال تو شده پای بوس نعال تو	نبود کسی بمثال تو و این ترانهٔ حال تو

بلغ العلی بکماله

چو نمود عزم سوی علا ابتال صاعقه و صبا	نه سر عمامه و متکا نه خیال پیرهن و قبا
بکشید سرمهٔ ما طغی نگشاده دیده ما سوا	چو وصال یافته با خدا شده این ترانه و لب گشا

بلغ العلی بکماله

بهوای دوست شده زمن چو رسید جیب وطن	نه بجان غم و نه بدل محن نه خیال یا و نه فکر سرین
بجناب حضرت ذو المنن بدعا گشاده لب و دهن	شده شور بر فلک کهن ز صدای این سخن حسن

بلغ العلی بکماله

[illegible]

بلغ العلی بکماله

[illegible]

ای از جمالت منفعل خورشید برج خاوری | وی از رخت گردد خجل ماه منیر و مشتری
وصفت چه آید از بشر ای پادشاه خوش سیر | گردد مطر بسیر کوی کز آن سو بگذری
نازل الشأنت والضحی ای بحر مواج سخا | دیگر رسولان چون سها تو همچو مهر خاوری
ای ماه برج ارتضا وی مهر اوج اصطفا | بخشش بکن روز جزا ما را تو جام کوثری
ای حضرت مقبول رب تعلیم فرمای ادب | هرگز نباشد از عجب گر جانب ما بنگری
ای شهسوار لامکان وصفت نگنجد در بیان | مثل تو معدوم از جهان حقا عجب گوهری
غافل نه تو یکزمان از حال زار عاصیان | باشی شفیع انس و جان هنگام روز محشری
ای مقتدای اصفیا وی پیشوای انبیا | گم کرده ام راه هدی ما را تو فرما رهبری
هستم بیاد روی تو چشمم گشاده سوی تو | افتاده ام در کوی تو ای خاتم پیغمبری
دل در هوایت داده ام بر خاک ره افتاده ام | بهر فدا آماده ام ای شاه ملک سروری
برقع ز روی خود فکن بزاست بیتو جان من | ای مظهر فخر زمن وی مرجع جن و پری

تا بر کشیدم جام تو مستم بسیا و نارم تو بپا

افتاده زیر بام تو مسکر سیم از شوق لقا

نامم گلستان از رخت شرمنده سرو از قامتت

بلبل پر افغان از غمت گل پیرهن کرده قبا

ماه از رخت انوار جو مهر از پیت در جستجو

یابد همیشه رنگ و بو از کاکلت مشک خطا

ناوک فشان مژگان تو سحر آفرین چشمان تو

ای از در دندان تو لولوی لا را ضیا

در شوق تو از کام جان هر دم کنم شور و فغان

گه از دل و گه از زبان یا مصطفی یا مصطفی

در محفلت گر بگذرم بر شمع رویت بنگرم

خیز ای دلبر کنون خیز از نقاب آور برون
شاه بیتو عالمی تیره گون روشن کن از نور لقا

ای تاج رفعت بر سرت وی گوش شاهی بر درت
مسکین چون سکندر چاکرت افتاده در پیشت یا

فرمود در بالنس وجان والنجم در شأنت عیان
طه تو وصف خوش بیان یس نعت تو گوا

تا چند در زندان غم نالد همیشه در الم
بخشای از راه کرم شاها برین عاجز گدا

یک قطره زان لعل لبان در کام جان من چکان
دارم دل شوق طپان ای در لبت آب بقا

از اشرف ناشاد مان دامن بکش ای جان جان
هست از غم تو خون فشان در شوق روی جان فدا

ای لعل کان اصطفا وی در بحر اهتدا
ابن عم خیر الوری زوج بتول پارسا

سالار بزم التقیا سردار جمع اصفیا
گنج سخا کان عطا محو رضای کبریا

خورشید چرخ ارتضا مصباح جمله اولیا
مقبول درگاه خدا یعنی علی مرتضی

سیاح بحر علم و دین غواص دریای یقین
خواننده لوح جبین داننده سر خدا

٣٣

کاهی ز لعل لب این عاشق [illegible]
ای [illegible] گوی لا تخف [illegible]
دامان تو دارم [illegible]
ای [illegible] شرف در [illegible] اصرف
[illegible]

از انسان را ز جهان همه جناب مصطفی
راحت رسان انس و جان زینت ده کون و مکان
فانی ز تن باقی ز جان او صوف و صف کبریا
فارغ ز فکر این و آن [illegible]
[illegible]

قصیده ... مکرمت ...

عزیزا ز ره مکرمت دارید از ما سوا

ای قطب اقطاب جهان یا غوث الاعظم الغیاث

وی مقتدای صوفیان یا غوث الاعظم الغیاث

ای محرم اسرار خدا وی نور چشم مصطفی

گلزار باغ مرتضی یا غوث الاعظم الغیاث

تا بنده ... ای هادی ... سلیم

... یا غوث الاعظم الغیاث

ای محرم راز احد وی خاص درگاه صمد

وصفت نیاید در عدد یا غوث الاعظم الغیاث

ای جانفزای طالبان دستگیر عاشقان

فخر جهان شاه زمان یا غوث الاعظم الغیاث

کشف جهان را اصل رب علی اعلی
نام تو گویم یا علی هر لحظه با صد التجا

ای حجت الاسلام وی شمشیر از نگاه شهسوار
فارغ ز جمله کبر و کین کوبید قوم اشقیا

هستم فدای روی تو دل بسته گیسوی تو
افتاده ام در کوی تو ای گلبن باغ رضا

ای دلبر سیمین ذقن وی رشک گلزار چمن
بهر خدا یا بوالحسن رویت مگردان زین گدا

ای نایب ختم النبی وی خاص شاه یثربی
سرور ز جمله اولیا مسندنشین مصطفی

عنقای قاف مکرمت شهباز اوج معرفت
سرخیل اهل مرحمت چابک سوار لافتا

ساقی جام کوثری وز هر دو عالم سروری
حسن جهان را زیوری ای جان ما بر تو فدا

وصف تو ناید از قلم مدح تو سازم چون رقم
ای صاحب تیغ دو دم در نجف شاه ولا

ای سرور عالی نسب وی چشمه علم لدن
عذر گناه ما بکن در حضرت رب العلی

هستم ز عصیان منفعل با پیچشم در زیر گل
از گوشه خاطر مهل ای رهبر پیر هدا

دارم ز تو چشم کرم ای بحر مواج همم
برهان ز هر رنج و الم ای شاه کشف الغطا

در ره مراد و بان لجه هی با تیغ درایت کجی	راه مرا برهان توئی یا غوث الاعظم الغیاث
طاوس بام رفعتی طوطی باغ وحدتی	شهباز اوج همتی یا غوث الاعظم الغیاث
از بند عالم رسته وا ماسوا بگسسته	خود را بحق وابسته یا غوث الاعظم الغیاث
اشکر کش سلام دین چون بکن با جم الیقین	زینت ده تخت و نگین یا غوث الاعظم الغیاث
دارو ی درد عاشقان مرهم بزخم بیدلان	پشت پناه بیکسان یا غوث الاعظم الغیاث
فارغ ز هر رنج و تعب نوشنده جام طرب	رونق ده بزم ادب یا غوث الاعظم الغیاث
بر دم مرا دیو لعین با صد هزاران مکر و کین	دور افگند از راه دین یا غوث الاعظم الغیاث
از شامت این نفس دون کردم بسی افعال زبون	بنگر بحال من کنون یا غوث الاعظم الغیاث
غافل شدم از بندگی مردم از این شرمندگی	لعل تو آب زندگی یا غوث الاعظم الغیاث
بار گنه دارم بسر خون شد دل از درد جگر	گریم بشب شام و سحر یا غوث الاعظم الغیاث
سوی کشا چشم کرم ای صاحب علم و همم	تا چند باشم در الم یا غوث الاعظم الغیاث

وقت از فلک بر تر بعظمت از ملک هم
نظام صورت انسان باطن نور یزدان
اگر خاک نعال او سرمه دیده اسپ
شود روشن دو چشمان
اگر از گوشه چشمی بخاک تیره بیند

ولی محمود ... این رجا دارد ز لطف او
بهمه پیران محی الدین مغیث انس و جان
... پیچون شاه ولایت کس نشد بعد از نبی

UNIVERSITY LIBRARY
2 APR 19..
MUSLIM UNIVERSITY ALIGARH.

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که این مجموعه جامع الارکان
اشرف المخلوقات مردود وجهان [illegible]
سلف مسمی بکلام الاشرف از تصنیف لطیف

۳۶

[illegible] ایقان
[illegible] حضرت شاه
[illegible] الاسم [illegible] الدین
[illegible] حسن [illegible] عبد القادر [illegible]
[illegible] طبع [illegible]

قطعهٔ تاریخ از نتائج طبع سلیم سید شاه محمد علیم

خلف الصدق جناب سید شاه محمد عباس صاحب

برادر حضرت جناب مصنف مغفور

چه کلام اشرف با صفا	شده منتخب بصد آرزو
که شنید هر که معانیش	شده تر زبان بصفات او
بشبے علیم ز امتحان	پے سال کرد چو جستجو
به کلام الاشرف اشرف	خردش بگفته سخن نکو

۱۲ ۸۴

قیمت

۲ر

DUE DATE

١٢٨٤ . ق ٨٩١٥٥١٣٢

١٨٨٤

DATE	No.	DATE	No.